

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۷۸ - یکشنبه ۹۵/۱/۲۰

بررسی روایت معاذ بن جبل در مورد اجتهاد

بیان کردیم که واژه اجتهاد در رابطه با قضیه استنباط احکام، در نصوصی که اصحاب نقل کرده‌اند نیامده است و حتی در میان عامه هم تقریباً ذکر نشده است. تنها در یک روایت که به اصطلاح عامه مرفوع به رسول الله ﷺ است، آن هم به گونه تقریر، واژه اجتهاد بیان شده است. هرچند این واژه به برخی از صحابه در غیر این روایت نسبت داده شده است، اما آنچه به مقام رسالت نسبت داده شده است به نظر می‌رسد که یک روایت بیشتر نیست. این روایت منشأ شده است که تعریف دیگری از اجتهاد ارائه شود که با آنچه ما بیان کردیم تفاوت دارد و حتی موجب بعضی از خبطها و اشتباهات فاحشی نیز شده است، حداقل به خاطر معنای خاصی که از آن روایت گرفته‌اند.

این روایت در کتب عامه نظیر سنن ابی داود، سنن دارمی، سنن ترمذی و مسند احمد و... وجود دارد.^۱ اصل قضیه این چنین است که پیامبر ﷺ جناب معاذ بن جبل را به عنوان امیر یا قاضی یا به عنوان دیگری به یمن فرستادند. وقتی معاذ بن جبل خواست برود، حضرت پرسیدند: اگر در جایی خواستی قضاوت کنی، چه می‌کنی؟ گفت به کتاب خدا قضاوت می‌کنم. حضرت فرمودند اگر در مورد مسئله مورد ابتلا، از کتاب خدا چیزی پیدا نکردی چه می‌کنی؟ گفت به سنت رسول خدا عمل می‌کنم. حضرت فرمودند اگر در سنت هم چیزی پیدا نکردی چه می‌کنی؟ شاهد اینجاست که او گفت: اجتهد رأیی و لا آلو؛ در رأی خودم اجتهاد

۱. سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶۷:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّقْفِيُّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَمْرٍو، ابْنِ أَخِي الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، عَنْ نَاسٍ مِنْ أَهْلِ حِمْيَرَ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاذٍ عَنْ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَرَضَ لَكَ قَضَاءٌ كَيْفَ تَقْضِي؟ قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟». قَالَ: فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَجْتَهِدُ رَأْيِي وَلَا أَلُو. قَالَ: فَضْرَبَ صَدْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ اللَّهِ لِمَا يُرْضَى رَسُولَ اللَّهِ».

✓ سنن ابی داود (ط - العصرية)، ج ۳، ص ۳۰۳؛ مسند احمد (ط - الرسالة)، ج ۳۶، ص ۳۳۳؛ سنن الترمذی (ط - دارالغرب)، ج ۳، ص ۹؛ ...

می‌کنم و لا آلو. آلو از همان ماده آلو است^۱ که خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتُونَكُمُ خَبَالًا﴾^۲ یعنی کوتاهی نمی‌کنند در اینکه فساد بر شما وارد کنند. «ألا، يآلو، ألوا» یعنی کوتاهی کردن. معاذ گفت: در نظرم اجتهاد می‌کنم و کوتاهی نمی‌کنم، یا به تعبیر دیگر استفراغ وسع را انجام می‌دهم.

افراد زیادی این روایت را نقل کرده‌اند، اما سندهای همه نقل‌ها به یک جا می‌رسد که خواهیم گفت. عده‌ای در میان عامه به شکلی عجیب به این روایت تمسک کرده‌اند، هر چند برخی مخالف هستند، ولی یک عده مخصوصاً اصحاب رأی و قیاس و استحسان، گفته‌اند هر چند که برخی درباره سند این روایت حرف زده‌اند اما این روایت مشهور است و همه آن را تلقی به قبول کرده‌اند. و به هر حال اجتهاد را حداقل با سیاقی که این روایت دارد، به گونه خاصی معنا کرده‌اند؛ به این صورت که: اجتهاد چیزی است که مربوط به استنباط از نصوص نیست؛ چون سیاق روایت این بود که اول رجوع به کتاب می‌کنیم و اگر چیزی پیدا نکردیم به سنت رجوع می‌کنیم و اگر چیزی پیدا نکردیم اجتهاد می‌کنیم. بنابراین اجتهاد را این چنین گفته‌اند که استنباط حکم و إفتاء، در جایی که نصی نیست (نه در کتاب و نه در سنت). این اصطلاح در کتاب‌های شیعه هم آمده است و لذا عده‌ای از علمای شیعه علیه اجتهاد مطالبی نوشته‌اند.^۳ این موضع‌گیری علیه

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹:

أَلَا يَأْتُو أَلْوًا وَ أَلْوًا وَ إِلْيَا وَ إِلْيَا وَ أَلِي يُؤَلِّي تَأَلِيَّةً وَ أَتَلَى: قَصْرٌ وَ أَبْطَأُ.

۲. آل عمران / ۱۱۸.

۳. أوائل المقالات في المذاهب و المختارات (شيخ مفيد)، ص ۱۳۹:

۱۵۶ القول في الاجتهاد و القياس

أقول إن الاجتهاد و القياس في الحوادث لا يسوغان للمجتهد و لا للقائس و إن كل حادثه ترد فعليها نص من الصادقين عليهم السلام يحكم به فيها و لا يتعدى إلى غيرها بذلك جاءت الأخبار الصحيحة و الآثار الواضحة عنهم عليهم السلام و هذا مذهب الإمامية خاصة و يخالف فيه جمهور المتكلمين و فقهاء الأمصار.

✓ الذريعة إلى أصول الشريعة، ج ۲، ص ۱۶۰:

... و على مذهبننا لا يلزم شيء من ذلك، لأننا لا نعلم أن المختلفين على قولين مجموعون على جواز القول بكل واحد منهما، لأن عندنا أن الاجتهاد باطل، و أن الحق مدلول عليه، و أن من جهله غير معذور، فمن سوغ لمخالفه أن يقول بخلاف مذهبه من المختلفين مخطئ عندنا.

✓ العدة في أصول الفقه، ج ۱، ص ۸:

و أما القياس و الاجتهاد فعندنا أنهما ليسا بدليلين، بل محظوران استعمالهما، و نحن نبين ذلك فيما بعد، ...

✓ السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۲، ص ۱۷۰:

... و لا ترجيح بغير ذلك عند أصحابنا، و القياس و الاستحسان و الاجتهاد باطل عندنا، فلم يبق إلا استعمال القرعة، لإجماعهم على أن كل أمر مشكل فيه القرعة، إلا أن يكون مع ذلك الآخر مرجح، من المرجحات المجمع عليها، و هي المقدم ذكرها، من كثرة العدد، أو أعدلهما شهودا، أو بتقديم الملك.

اجتهاد به خاطر این اصطلاح است.

روایت را از این قسمت که مهم است، نقل می‌کنیم: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ الثَّقَفِيِّ (بعضی جاها به او ابو عون گفته‌اند) عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَمْرٍو، ابْنِ أُخِي الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، عَنْ نَاسٍ مِنْ أَهْلِ حِمَصٍ (این افراد چه کسانی بوده‌اند، معلوم نیست) مِنْ أَصْحَابِ مُعَاذٍ (خصوصیت این افراد، این بوده که حشر و نشری با معاذ داشته‌اند) عَنْ مُعَاذٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَرَضَ لَكَ قَضَاءٌ كَيْفَ تَقْضِي؟ قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟». قَالَ: فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَجْتَهِدُ رَأْيِي وَلَا أَلُو. قَالَ: فَضَرَبَ صَدْرَهُ ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا يُرْضِي رَسُولَ اللَّهِ».^۱

شخصی به نام ابن حزم که اخباری و ظاهری مسلک است و از معروفین اهل تسنن است که خودش مسلکی دارد، در مورد این روایت می‌گوید^۲ احتجاج به این روایت جایز نیست؛ زیرا تنها از طریق حارث بن عمرو روایت شده است و او مجهول است و هیچ‌کس نمی‌داند او کیست.

از بخاری نیز نقل شده است^۳ که در *التاریخ الاوسط* چنین گفته است: حارث راوی حدیث، شناخته نمی‌شود مگر به این حدیث؛ فقط یک حدیث دارد که آن هم این است. علاوه بر آن حارث از افرادی از اهل حمص روایت می‌کند که معلوم نیست چه کسانی هستند. به علاوه این روایت هرگز در عصر صحابه شناخته نشده بود و هیچ‌کس آن را ذکر نکرده بوده است، همچنین در عصر تابعین، تا آنکه ابو عون یعنی

۱. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. الإحكام فی اصول الأحكام، ج ۶، ص ۳۵:

وأما خبر معاذ فإنه لا يحل الاحتجاج به لسقوطه وذلك أنه لم يرو قط إلا من طريق الحارث بن عمرو وهو مجهول لا يدري أحد من هو.

✓ همان، ج ۵، ص ۱۳۲:

وأما حدیث معاذ فیما روی من قوله أجتهد رأیی وحديث عبد الله بن عمرو فی قوله أجتهد بحضرتک یا رسول الله فحدیثان ساقطان. أما حدیث معاذ فإنما روی عن رجال من أهل حمص لم یسموا وحديث عبد الله منقطع أيضا لا يتصل.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۵:

حدثنی أحمد بن محمد العذری ثنا أبو ذر الهروی نا زاهر بن أحمد الفقیه نا زنجویه بن محمد النیسابوری نا محمد بن إسماعیل البخاری هو مؤلف الصحیح فذكر سند هذا الحدیث وقال رفعه فی اجتهاد الرأی قال البخاری ولا یعرف الحارث إلا بهذا ولا یصح هذا نص کلام البخاری رحمه الله فی تاریخه الأوسط ثم هو عن رجال من أهل حمص لا یدری من هم ثم لا یعرف قط فی عصر الصحابة ولا ذكره أحد منهم ثم لم یعرفه أحد قط فی عصر التابعین حتی أخذه أبو عون وحده عن لا یدری من هو فلما وجده أصحاب الرأی عند شعبة طاروا به کل مطار وأشاعوه فی الدنیا وهو باطل لا أصل له.

محمد بن عبید الله ثقفی آن را از ناشناخته‌ای اخذ کرده و وقتی اصحاب رأی آن را نزد شعبه یافتند، در هر جا پخش کردند و در دنیا اشاعه دادند.

ابن حزم یک استدلال هم علیه صحت روایت ذکر می‌کند و می‌گوید^۱ با ضمّ چند آیه می‌توانیم استفاده کنیم که چنین چیزی را حضرت نمی‌فرمایند؛ زیرا از یک طرف خداوند می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۲، در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۳، در جای سوم می‌فرماید: ﴿مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾^۴، با ضمّ این آیات معلوم می‌شود همه امور در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد. پس اجتهاد در رأی، به این معنا که اگر کسی در کتاب و سنت چیزی نیافت ...، غلط است.

اینکه استدلال ابن حزم درست است یا خیر، در جای خودش بررسی می‌شود. ولی اصل مدعایش از حیث ما و نسبت به ما بعد از اینکه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ بیان شد، درست است و روایات هم آن را تأیید می‌کند و در جای خودش بیان کرده‌ایم. پس هر چیزی حکمی خدایی دارد؛ یعنی حکمش در شرع مشخص شده است و نوبت به اعمال رأی در تشخیص حکم شرعی نمی‌رسد.

در هر حال علاوه بر اینکه بقیه ناقلین این روایت قابل اعتنا نیستند، اصلاً حارث بن عمرو شناخته شده نیست و اصلاً معلوم نیست وجود خارجی داشته یا خیر. تنها اثری که از او می‌دانند، همین روایت است و ادعا کرده‌اند پسر برادر مغیره بن شعبه است، ولی اینکه برادر مغیره اصلاً فرزندی داشته یا نداشته، محل کلام است. همچنین او از مردمی از اهل حمص که اصحاب معاذ بودند نقل می‌کند، که معلوم نیست چه

۱. همان، ص ۳۶.

و برهان وضع هذا الخبر و بطلانه هو أن من الباطل الممتنع أن يقول رسول الله فإن لم تجد في كتاب الله ولا في سنة رسول الله وهو يسمع قول ربه تعالى {تبعوا ما أنزل إليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه أولياء قليلا ما تذكرون} وقوله تعالى {حرمت عليكم لميتة و لدم و لحم لخنزير و ما أهل لغير الله به و لمنخنقة و لموقوذة و لمتردية و لمنطوية و ما أكل لسبع إلا ما ذكيتم و ما ذبح على نصب و أن تستقسموا بالأزلام ذلكم فسق ليوم يئس لذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و خشون ليوم أكملت لكم دينكم و أتملت عليكم نعمتي و رضيت لكم لأسلام دينا فمن ضطر في مخصة غير متجانف لإثم فإن الله غفور رحيم} وقوله تعالى {بأيها لنبى إذا طلقتم نساء فطلقوهن لعدتهن و أحصوا لعدة و تقوا لله ربكم لا تخرجهن من بيوتهن ولا يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة مبينة و تلك حدود الله و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك أمرا} مع النابت عنه صلى الله عليه وسلم من تحريم القول بالرأى فى الدين من قوله صلى الله عليه وسلم فاتخذ الناس رؤوسا جهالا فافتوا بالرأى فضلوا و أضلوا.

۲. الاعراف / ۳.

۳. المائدة / ۳.

۴. الطلاق / ۱.

کسانی بوده‌اند. لهذا کسانی از عامه که اهل بررسی سندی هستند، در عالم خودشان گفته‌اند این روایت سندی ندارد و کسانی آن را چون مطابق میلشان بوده نشر داده‌اند و تبلیغ کرده‌اند. پس حتی در عالم عامه با همان معیارهای خودشان هم نمی‌شود به این روایت اعتماد کرد.

علاوه بر آن، با قرائن دیگر به قول ابن حزم^۱ (که از دشمنان شیعه است) فرضاً این روایت صادر شده باشد، معنای روایت این نیست که از خودم چیزی بسازم، بلکه «اجتهد رأیی» یعنی تلاش می‌کنم در ردّ فروع به اصول و کوتاهی نمی‌کنم، و إلا ربطی به اسلام ندارد که کسی از خودش چیزی دربیورد ولو با قیاس یا استحسان.

گرچه این کلام ابن حزم نیز توجیهی است که خلاف ظاهر است، الا اینکه روایات دیگر می‌تواند قرینه بر آن باشد. مضاف به اینکه روایت دیگری وجود دارد که مرحوم سید یزدی^۲ هم در کتاب تعارضش متعرض آن شده است^۳ و نقل دیگری از معاذ هست که دقیقاً مخالف این نقل است. ابن ماجه در سنن خودش چنین نقل می‌کند و سندش بدتر از این روایت نیست.

قَالَ: لَمَّا بَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: «لَا تَقْضِينَ وَلَا تَفْصِلَنَّ إِلَّا بِمَا تَعْلَمُ، وَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أَمْرٌ، فَفَقِّهِ حَتَّى تَبَيَّنَهُ أَوْ تَكْتُبَ إِلَيَّ فِيهِ»^۳.

۱. الإحكام في أصول الأحكام، ج ۶، ص ۳۶:

ثم لو صح لكان معنى قوله اجتهد رأیی إنما معناه أستنفذ جهدي حتى أرى الحق في القرآن والسنة ولا أزال أطلب ذلك أبدا. ✓ همان، ج ۷، ص ۱۱۳:

مع أن هذا الحديث الذي ذكرنا من طريق معاذ لا ذكر للقياس فيه البتة بوجه من الوجوه ولا بنص ولا بدليل وإنما فيه الرأي والرأي غير القياس لأن الرأي إنما هو الحكم بالأصلح والأحوط والأسلم في العاقبة والقياس هو الحكم بشيء لا نص فيه بمثل الحكم في شيء منصوص عليه وسواء كان أحوط أو لم يكن أصلح أو لم يكن كان أسلم أو أقتل استحسنة القاتل له أو استشعنه وهكذا القول في قوله صلى الله عليه وسلم إذا اجتهد الحاكم فأخطأ فله أجر وإذا اجتهد فأصاب فله أجران ليس فيه للقياس أثر لا بدليل ولا بنص ولا للرأي أيضا لا يذكر ولا بدليل بوجه من الوجوه وإنما فيه إباحة الاجتهاد فقط والاجتهاد ليس قیاسا ولا رأيا وإنما الاجتهاد إجهاد النفس واستفراغ الوسع في طلب حكم طلب النازلة في القول والسنة فمن طلب القرآن وتقرأ آياته وطلب في السنن وتقرأ الأحاديث في طلب ما نزل به فقد اجتهد فإن وجدها منصوصة فقد أصاب فله أجران أجر الطلب وأجر الإصابتة وإن طلبها في القرآن والسنة فلم يفهم موضعا منهما ولا وقف عليه وفاتت إدراكه فقد اجتهد فأخطأ فله أجر. ۲. التعارض، ص ۳۸۵:

منها: التقرير لما روى أن النبي صلى الله عليه وآله قرّر معاذاً في ترتيب الأدلة و تقديم بعضها على بعض حين بعثه قاضياً إلى اليمن، حكى الاستدلال به عن العلامة في النهاية، وفيه أولاً: أنه غير ثابت بل عن شرح الوافية للسيد الصدر أنه حكى عنه أنه قال: ...

۳. سنن ابن ماجه (ط - دار احیاء)، ج ۱، ص ۲۱:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ سَجَّادٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأُمَوِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ نُسَيْبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنَمٍ

حضرت فرمودند: ای معاذ! قضاوت نکن و فصل خصومت نکن مگر به آنچه که می‌دانی. پس اگر امر بر تو مشکل شد، توقف کن تا اینکه ببینی واقعه چیست، یا اینکه به من نامه بنویس که چنین اتفاقی افتاده و من جوابت را بدهم. بنابراین وقتی این روایت، مقابل آن روایت است، دیگر آن روایت هیچ ارزشی ندارد. پس روایت مذکور علاوه بر اینکه سند ندارد، معارض نیز دارد و خلاف موازین نیز هست. ولی علی‌رغم بی‌ارزشی، وقتی قلبی مرض داشته باشد باز از آن استفاده می‌کند و لذا موجب شده است که عده زیادی اجتهاد را این‌گونه معنا کنند: «استنباط حکم بدون استناد به نص» که یک اصطلاح دیگری است.

از جمله سید مرتضی رحمته الله علیه این معنا را نقل کرده است:

اعلم أنّ الاجتهاد و إن كان عبارة عن إثبات الأحكام الشرعية بغير النصوص و أدلتها،

بل بما طريقه الأمارات و الظنون، و أدخل في جملة ذلك القياس ...^۱

ایشان این معنا را مفروغاً منه گرفته است که اجتهاد: عبارة عن إثبات الأحكام الشرعية بغير النصوص و أدلتها. اجتهاد به این اصطلاح برای عامه بوده است؛ به همین جهت برخی از علمای ما از قدیم، کتاب‌هایی در ردّ اجتهاد نوشته‌اند. شیخ مفید رحمته الله علیه در *اوائل المقالات* چنین عبارتی دارد:

أقول إن الاجتهاد و القياس في الحوادث لا يسوغان للمجتهد و لا للقائس و إن كل

حادثة ترد فعلیها نص من الصادقین عليه السلام يحكم به فیها و لا يتعدى إلى غيرها بذلك

جاءت الأخبار الصحيحة و الآثار الواضحة عنهم ص و هذا مذهب الإمامية خاصة و يخالف

فيه جمهور المتكلمين و فقهاء الأمصار.^۲

شیخ طوسی رحمته الله علیه در *علاءه* فرموده است:

قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، قَالَ: لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: «لَا تَقْضِينَ وَلَا تَقْضِلَنَّ إِلَّا بِمَا تَعْلَمُ، وَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أَمْرٌ، فَفِفْ حَتَّى تَبَيِّنَهُ أَوْ تَكْتُبَ إِلَيَّ فِيهِ».

۱. الذريعة إلى أصول الشريعة، ج ۲، ص ۳۱۶:

باب الكلام في الاجتهاد و ما يتعلق به

اعلم أنّ الاجتهاد و إن كان عبارة عن إثبات الأحكام الشرعية بغير النصوص و أدلتها، بل بما طريقه الأمارات و الظنون، و أدخل في جملة ذلك القياس الذي هو حمل الفروع على الأصول بعلة متميزة، كما أدخل في جملته ما لا أمانة له متعينة، كلاجتهاد في القبلة، و قيم المتلفات. فقد بيّن أنّ القياس الذي هو حمل الفروع على الأصول بعلة متميزة قد كان من الجائز في العقل أن يتعبد الله - تعالى - به لكنه ما تعبد، و دللنا على ذلك و بسطنا الكلام فيه.

۲. أوائل المقالات في المذاهب و المختارات، ص ۱۳۹.

و أما القياس و الاجتهاد فعندنا أنهما ليسا بدليلين، بل محذور استعمالهما.^۱

همچنین رساله‌هایی در ردّ اجتهاد وجود دارد^۲، تا جایی که جناب محقق رحمته الله علیه که آن تعریف را از ایشان نقل کردیم، در همان قضیه تعریف اجتهاد می‌گوید^۳ آیا ما شیعه اهل اجتهاد هستیم یا نیستیم؟ سپس می‌گوید: بستگی دارد چگونه اجتهاد را معنا کنید. ایشان می‌گوید اجتهاد به معنای استخراج احکام شریعه است، اگر قیاس را داخلش کنید ما اهل اجتهاد نیستیم ولی اگر قیاس را داخلش نکنیم، بله ما اهل اجتهاد هستیم.

بررسی مخالفت اخباریون با اجتهاد

در هر حال، اجتهاد در اصطلاح، معنای خاصی داشته و به معنای اعمال و استنباط رأی بدون اتکای به نصوص، اعم از کتاب و سنت بوده است، لذا باعث شده است که علمای ما به شدت در مقابلش بایستند و حتی رساله علیه آن بنویسند. چه بسا این دلیل یا دلایل دیگری باعث شده که این مخالفت به اخباریون شیعه هم سرایت کند.

اخباریون بیان کرده‌اند^۴ که: اجتهاد چیست؟! این‌ها بدعت است! اصلاً تقسیم کردن افراد به مقلد و

۱. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۸.

۲. همچون رساله شیخ مفید رحمته الله علیه: «التقضى على ابن الجنيدي في اجتهاد الرأي» و کتاب الفوائد المدنیة مرحوم استرآبادی.

✓ الفوائد المدنیة و بذيله الشواهد المکیة، ص: ۲۹

و لما أراد جمع من الأفاضل فی مکة المعظمة قراءة بعض الكتب الاصولیة لدى جمعت فوائد مشتملة على جلّ ما استفدته من كلام العترة الطاهرة عليهم السلام مما يتعلّق بفنّ أصول الفقه و طرف مما يتعلّق بغيره و سمّيتها بـ «الفوائد المدنیة» فی الردّ علی من قال بالاجتهاد و التقليد أی اتباع الظنّ فی نفس الأحكام الإلهیة، و هی مشتملة على مقدّمة و اثني عشر فصلا و خاتمة.

۳. معارج الأصول (ط - جدید)، ص ۲۵۱:

و هو فی عرف الفقهاء: بذل الجهد فی استخراج الأحكام الشرعیة.

و بهذا الاعتبار يكون استخراج الأحكام من أدلة الشرع اجتهادا، لأنّها تبنى على اعتبارات نظریة لیست مستفادة من ظواهر النصوص فی الأكثر، و سواء كان ذلك الدلیل قیاسا أو غیره. فیکون القیاس علی هذا التقرير أحد أقسام الاجتهاد.

فإن قيل: يلزم علی هذا أن يكون الإمامیة من أهل الاجتهاد.

قلنا: الأمر كذلك، لكن فيه إيهام من حيث إنّ القیاس من جملة الاجتهاد، فإذا استثنى القیاس کنا من أهل الاجتهاد فی تحصيل الأحكام بالطرق النظریة التي ليس أحدها القیاس.

۴. الفوائد المدنیة، ص ۶۱:

[فائدة فی أن تقسیم الرعیة إلى مجتهد و مقلد وقع علی منوال كلام الاصولیین من العامّة]

فائدة أقول: ذلك التقسیم - أي تقسیم الرعیة إلى مجتهد و مقلد - و ما يتعلّق به من شرائطه و أحكامه وقع علی منوال كلام الاصولیین من العامّة، حيث قسّموا الناس بعده صلى الله عليه و آله إلى قسمین مجتهد و مقلد، ثمّ ساقوا الكلام إلى آخر ما نقلناه عن متأخري أصحابنا بتفاوت

مجتهد یکی از بدعت‌هایی است که بعداً پدید آمده است، و سخت با آن مبارزه کرده‌اند، چنانکه آخوند رحمته هم در ابتدای اجتهاد و تقلید کفایه اشاره می‌کند.^۱

سپس مرحوم آخوند جواب می‌دهد که اجتهاد یعنی رد فروع به اصول - که در روایت نیز آمده است: «عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعُ»^۲ - و جمع کردن بین روایات متعددی که در مسئله‌ای وجود دارد. اخباریون هم همین کار را انجام می‌دهند؛ استنباط فرع از اصل و جمع بین روایات می‌کنند. کتاب‌های اخباریون، چه آنهایی که خیلی غلیظ هستند و چه آنهایی که قدری منطقی‌تر عمل می‌کنند مثل صاحب حدائق، همین‌گونه است و اساساً فقه *حدائق* خیلی با *جوهر* فرق ندارد. آری، برخی از موارد فرق دارد، ولی به هر حال اجتهاد را به آن معنایی که گفتیم یعنی «تحصیل حجج شرعیة تفصیلیه بر حکم فرعی» دارند. البته تفاوت‌هایی دارند که بعداً اجمالاً به آنها اشاره می‌کنیم.

اگر اجتهاد باطل است، شما اخباریون هم نباید انجام بدهید. حتی شیخ حرّ عاملی که از اخباریون است، در *وسائل*، بسیاری از عناوینی که در اول فصل‌ها می‌آورد فتوای خودش است، که معنایش اجتهاد است. پس تخطئه اجتهاد توسط اخباریون کار غلطی است. آری اجتهاد اخباریون، با اصولیون فرق‌هایی دارد.

یکی از تفاوت‌های مهم این است که اخباریون روایات کتب اربعه و مثل آنها را کلاً ثابت الصدور

قلیل سیظهر علیک - إن شاء الله تعالی - مما سننقله من کتب العامة، و الحق أن تلك المقدمات تتجه علی مذهب من لا يقول بوجود التمسک بالعترة الطاهرة علیهم السلام و لا يجعلهم وسیلة إلى فهم کتاب الله و سنة نبیه، و قول غیره بها من باب الغفلة عن هذه الدقیقة، كما سیجیء بیان ذلك کله إن شاء الله تعالی.

✓ همان، ص ۹۱:

[فائدة عند الأخباریین أنه لا مدرک للأحكام الشرعية النظرية إلا أحادیث العترة الطاهرة علیهم السلام]

فائدة عند قدماء أصحابنا الأخباریین قدس الله أرواحهم - كالشیخین الأعلمین الصدوقین و الإمام ثقة الإسلام محمد بن یعقوب الكلینی (كما صرح به فی أوائل کتاب کافی، و كما نطق به باب التقليد و باب الرأی و المقاییس و باب التمسک بما فی الكتب من کتاب کافی فإنها صریحة فی حرمة الاجتهاد و التقليد و فی وجوب التمسک بروایات العترة الطاهرة علیهم السلام المسطورة فی تلك الكتب المؤلفة بأمرهم علیهم السلام)

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت)، ص ۴۶۴:

و منه قد انقدح أنه لا وجه لتأبى الأخباری عن الاجتهاد بهذا المعنى فإنه لا محیص عنه كما لا یخفی غاية الأمر له أن ینازع فی حجية بعض ما یقول الأصولی باعتبارها و یمنع عنها و هو غیر ضائر بالاتفاق علی صحة الاجتهاد بذاك المعنى ضرورة أنه ربما یقع بین الأخباریین كما وقع بینهم و بین الأصولیین.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۶۲، ح ۵۲ (۳۳۲۰۲):

و نقل من کتاب أحمد بن محمد بن أبی نصر عن الرضا علیه السلام قال: عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعُ.

می‌دانند^۱ که باید طبقش عمل شود. اما اغلب آقایان مجتهدین این سخن را قبول ندارند، گرچه در مجتهدین اصولی هم کسانی هستند که روایات کتب اربعه یا لااقل روایات مثل کتاب کافی و من لایحضر را کلاً ثابت می‌دانند و سنداً بررسی آن را لازم نمی‌دانند. این یک فرق اساسی است، هرچند شخصی مانند صاحب حدائق^۲ از کسانی است که توجه خیلی خوبی به سندها دارد و از روشی که علامه و استادش احمد بن طاووس^۳ ذکر کرده‌اند، در تقسیم بندی روایات استفاده می‌کند و با وجود این، به همان روش اخباریون روایات را حجت می‌داند.

فرق مهم دوم اخباریون با فقهای اصولی، این است که اخباریون در شبهات تحریمیه قائل به وجوب احتیاط هستند^۴ ولی اصولی می‌گوید اصل، عدم اشتغال ذمه و عدم وجوب احتیاط است. کما اینکه برخی از

۱. الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۳۷۱:

الفصل التاسع فی تصحیح أحادیث کتبنا بوجوه، تفتّنت بها بتوفیق الملک العلام و دلالة أهل الذکر علیهم السلام و بجواز التمسک بها لکونها متواترة بالنسبة إلى مؤلفیها، و فی بیان القاعدة الشریفة التي وضعوها علیهم السلام للخلاص عن الحيرة فی باب الأحادیث المتعارضة البالغة حدّ التعادل أو غیر البالغة، و فی نصیحة لطیفة، فنقول بالله التوفیق و بیده أزمة التحقيق:

الوجه الأول من الوجوه الدالّة علی صحة أحادیث کتب الأربعة - مثلاً - باصطلاح قدمائنا: ...

۷ وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۴۹:

الفائدة التاسعة فی ذکر الأدلة علی صحة أحادیث کتب المعتمدة، تفصیلاً.

فی ذکر الاستدلال علی صحة أحادیث کتب التي نقلنا منها هذا الكتاب و أمثالها، تفصیلاً، و وجوب العمل بها فقد عرفت الدلیل علی ذلك إجمالاً.

و يظهر من ذلك ضعف الاصطلاح الجدید علی تقسیم الحديث إلى صحیح، و حسن، و موثق، و ضعیف، الذي تجدد فی زمن العلامة، و شیخه أحمد ابن طاوس.

و الذي يدل علی ذلك وجوه: ...

۲. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۱، ص ۴۳:

إذا تقرر ذلك فاعلم ان البراءة الأصلية علی قسمین: (أحدهما) - انها عبارة عن نفي الوجوب فی فعل وجودی الی ان یثبت دلیله، بمعنى ان الأصل عدم الوجوب حتی یثبت دلیله. و هذا القسم مما لا خلاف و لا إشکال فی صحة الاستدلال به و العمل علیه، إذ لم یذهب أحد الی أن الأصل الوجوب، لاستلزام ذلك تکلیف ما لا یطاق و للأخبار الدالّة علی ان «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» و «الناس فی سعة ما لم یعلموا» و «رفع القلم عن تسعة أشياء، وعد منها ما لا یعلمون».

و (ثانیهما) - انه عبارة عن نفي التحريم فی فعل وجودی الی ان یثبت دلیله بمعنى ان الأصل الإباحة و عدم التحريم فی ذلك الفعل الی ان یثبت دلیل تحريمه، و هذه هی البراءة الأصلية التي وقع النزاع فیها نفيًا و إثباتًا، فالعامة کمالًا و أكثر أصحابنا علی القول بها و التمسک فی نفي الأحکام بها، حتی طرحوا فی مقابلتها الأخبار الضعیفة باصطلاحهم بل الأخبار الموثقة، كما لا یخفی علی من طالع کتبهم الاستدلالية کالمسالك و المدارک و نحوهما، فالأشياء عندهم اما حلال أو حرام خاصة، و جملة علمائنا المحدثین و طائفة من الأصولیین علی وجوب التوقف و الاحتیاط، فالأشياء عندهم مبنیة علی التثلیث (حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلك)، و ربما نقل ایضاً القول بأن الأصل التحريم الی ان

اخباریون در شبهات و جویبه هم به احتیاط قائل شده‌اند.^۱

همچنین در بعضی از فروع، مثل شک در جزئیت و شرطیت، ظاهراً غالب اخباریون قائل به احتیاط هستند ولی اصولیون نوعاً یا حداقل بخشی از آنها قائل به براءت هستند.

فرق سومی هم وجود دارد که مهم است و آن اینکه: برخی از استدلال‌ها به ملازمات عقلیه یا حتی مستقلات عقلیه، مخصوصاً ملازمات عقلیه که مبتنی بر مقدمات متعدده است را اخباریون نوعاً می‌گویند^۲ که حجت نیست، بلکه چه بسا بگویند که غور در آنها هم جایز نیست. همچنین در مورد ظواهر قرآن کریم بدون مراجعه به روایات، نظر خاصی دارند.^۳

تثبت الإباحة، و هو ضعيف.

و الحق - الحقیق بالاتباع، و هو المؤید باخبار أهل الذکر (صلوات الله علیهم) - هو القول الثانی، و لنا علیه وجوه:

(الأول) - ان ما عداه قول بلا دلیل فیجب إطرأحه، و أدلة الخصم لا تنهض بالدلالة كما سیتضح لك ان شاء الله تعالی.

(الثانی) - استفاضة الاخبار بان لله فی كل واقعة حکما شرعیا مخزونا عند أهله حتی أرش الخدش و الجلدة و نصف الجلدة، و حیثذ فإذا

كان جميع الأحكام قد ورد فیها خطاب شرعی فكیف یصح التمسك بأصالة العدم و الاستدلال به؟ ...

۱. الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۲۷۷:

و أنا أقول: التمسك بالبراءة الأصلية من حیث هی هی إنما یجوز قبل إكمال الدین، و أما بعد أن كمل الدین و تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار علیهم السلام بأن كل واقعة تحتاج إليها الامة إلى يوم القيامة و كل واقعة تقع فیها الخصمة بین اثنين ورد فیها خطاب قطعی من قبل الله تعالی حتی أرش الكف فلا یجوز قطعاً، و کیف یجوز؟ فقد تواترت الأخبار عنهم علیهم السلام بوجود التوقف فی كل واقعة لم نعلم حکمها معللین بأنه بعد أن كمل الدین لا تخلو واقعة عن حکم قطعی وارد من الله تعالی و بأن من حکم بغير ما أنزل الله تعالی فاولئك هم الكافرون.

۲. الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۲۷۲:

و أما التمسك بالملازمات المختلف فیها مثل «أن الأمر بالشیء یستلزم النهی عن أضداده الخاصة الوجودية» فقد جوّزه جمع من متأخري أصحابنا. و الأحادیث الناطقة بأن كل طریق یؤدی إلى اختلاف الفتاوى لا یجوز سلوكه جاریة فیہ.

۳. همان، ص ۲۶۹:

و أما استنباط الأحكام النظرية من ظواهر كتاب الله من غير سؤال أهل الذکر علیهم السلام عن حالها: من كونها منسوخة أم لا، مقيدة أم لا، مؤلّة أم لا.

فقد جوّزه جمع من متأخري أصحابنا و عملوا به فی كتبهم الفقهيّة، مثل التمسك بعموم قوله تعالی: أوفوا بالعقود فی إثبات صحة العقود المختلف فیها. و هو أيضاً غير جائز، و ذلك لوجوه:

من جملتها: عدم ظهور دلالة قطعية على ذلك.

و من جملتها: ترتب المفاسد على فتح هذا الباب، ألا ترى أن علماء العامة قالوا فی قوله تعالی: وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَنَّ المراد السلاطين.

و من جملتها: أنه تواترت الأخبار عن الأئمة الأطهار علیهم السلام بعدم جوازه معللاً بأنه إنما يعرف القرآن من خوطب به و بأن القرآن نزل

به هرحال در این موارد، اختلافاتی بین اخباریون و فقهای اصولی است. البته اختلافات مختص به اینها نیست و بعضیها موارد زیادتری استقصا کرده‌اند، اما اهم اختلافات همین‌هاست که عرض کردیم. ولی به هرحال همین که می‌گویند این ظاهر حجت است، آن ظاهر حجت نیست، در شبهه و جوبیه برائت است یا باید احتیاط کرد، اینها خودش اجتهاد است. پس اینکه اخباریون می‌گویند اجتهاد جایز نیست، حرف اشتباهی است و خودشان هم عملاً اجتهاد می‌کنند اما معیارهای اجتهادی آنها تفاوت دارد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

على وجه التعمية بالنسبة إلى أذهان الرعية و بأنه إنما نزل على قدر عقول أهل الذكر عليهم السلام و بأن العلم بناسخه و منسوخه و الباقي على ظاهره و غير الباقي على ظاهره ليس إلّا عندنا أهل البيت عليهم السلام و قد تقدّم طرف من تلك الأخبار فيه الكفاية إن شاء الله تعالى.

و من جملتها أنّ ظنّ بقائها على ظاهرها إنّما يحصل للعامة دون الخاصة، و قد مرّ بيان ذلك في الفصل الخامس.

و بالجملة، عند المحقّقين من الاصوليين التفحص عن الناسخ و المنسوخ و التخصيص و التأويل واجب، و طريق التفحص عندنا منحصر في سؤا لهم عليهم السلام عن حالها.

✓ الفوائد الطوسية، ص ۱۸۶:

فصل في الاستدلال على عدم جواز استنباط الأحكام النظرية من ظواهر القرآن المحتملة للنسخ و التخصيص من التقييد و التأويل و غيرها الا بعد معرفة تفسيرها من الأئمة عليهم السلام و انتفاء تلك الاحتمالات و لو بنص عنهم يوافق ظاهرها.

اعلم ان لنا ان نستدل بالقرآن و لا يلزم التناقض لوجهين.

أحدهما: انه دليل إلزامي للخصم لأنه يعتقد حجية تلك الظواهر مطلقا.

و ثانيهما: وجود النصوص المتواترة المخالفة للتقية الموافقة لتلك الظواهر فاستدلالنا في الحقيقة بالكتاب و السنة معا و لا خلاف في وجوب العمل بهما.

إذا عرفت ذلك فنقول: الأدلة على ذلك كثيرة جدا و لنذكر هنا وجوها.